

ده نفر قزلباش

جلد دوم

تعارف:

حسین مسرور

سرشناسه:	مسرور، حسین، ۱۲۶۷-۱۳۴۷.
عنوان و نام پدیدآور:	ده نفر قزلباش (جلد دوم) / نویسنده: حسین مسرور
مشخصات نشر:	تهران: پر، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری:	۲ ج. جلد دوم ۷۰۴
شابک:	ج ۱: 978-622-6041-20-1 ج ۲: 978-622-6041-22-5 دوره: 978-622-6041-24-9
وضعیت فهرست نویسی:	فیبا
رصوب:	داستان‌های تاریخی
موضوع:	Historical fiction
موضوع:	داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
موضوع:	Persian fiction -- 20th century
رده بندی کنگره:	PIR ۸۲۱۱ الف ۱۳۹۷ ۹۴۵س /
رده بندی دیوبی:	۶۲/۳۴
شماره کتابشناسی ملی:	۵۴۷۷۱۳



ده نفر قزلباش



- نویسنده: حسین مسرور
- صفحه آرای: منیر علیزاده
- نوبت چاپ: اول ۱۳۹۸
- تیراژ: ۱۱۰ نسخه
- قیمت دوره: ۱۹۳,۰۰۰ تومان
- شابک جلد دوم: ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۴۱-۲۲-۵
- شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۴۱-۲۴-۹

آدرس: خ لبافی نژاد، بین خ دانشگاه و فخررایی، پلاک ۱۷۴ واحد ۳
تلفن: ۰۹۱۲۳۰۲۵۲۰۵-۶۶۴۶۶۹۶۵-۶۶۴۶۶۳۶۰
www.ParNashr.ir

فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۷۹۷	انچه باید بدانیم
۸۰۳	به سوی ساخت «فریادگار»
۸۶۵	در گرداب مشکلات «سالی»
۹۱۱	در جشن آبپاشان
۹۳۱	صد کشته به نام، به که یک زنده به سگ
۹۷۴	ستاره صبح
۹۹۹	فهرمان خلیج فارس در کنار نخلستان
۱۰۱۱	خانه دولت
۱۰۱۹	سقای جزیره قشم
۱۰۲۸	شب‌نشینی عیاران
۱۰۵۴	مروارید گمشده
۱۰۷۵	پرچم کجاست

اصفهان آباد و مردم شاد ۱۱۹۲

سواران شب - پرنده جاسوس ۱۲۵۷

کیاب گوشت شکار ۱۲۸۳

پاسداران دولت - شاه گلدی بیک ۱۴۰۵

■ آنچه باید بدانیم ■

استان ده نفر قزلباش که اینک در ابتدای قسمت دوم آن هستیم، حوادث و روایاتی است که در اواسط دوره صفویه، با در اواخر زمان شاه طهماسب و ابتدای فرمانروائی شاه عباس واقع شده است.

کمتر می‌توان تصور کرد که ایران دارای تاریخ منظم و پیوسته‌ایست که در خلال آن تحولات و تبدیلات روشن و آشکار باشد. در باستان‌شناسی‌های مفقود و قرن‌های بی‌ارتباط در آن وجود داشته است. سر بقای ملل و رمز اندیشه و فتنه آن را باید در سیر و اخلاق و معنویات ایشان جستجو کرد. باید دانست که آن ملت چگونه حرم خود و با چه مبادی و سنتی ارتباط و بستگی داشته است. ایمان او در حقایق و اصول زندگی تا چه حد پوشش و استقامت می‌کرده است. هرگاه ملتی را مشاهده کردیم که برای بقای خویش و یا اثبات شخصیت و تفوق خود تلاش‌های مردانه و فوق‌عادت کرده است، با یقین کنید که قبلاً پرورش صحیح و تربیتی شایسته دیده است.

ریشه‌ی آن تربیت‌ها و پایه آن معنویت است که ثمرات فتح و پیروزی به بار آورده، حیات آن ملت و مملکت را قرین اعتلا و افتخار کرده است.

قبل از صفویه ایران وضعی ملالت بار داشت، هیچ‌گونه وحدت و هماهنگی در شئون آن مشهود نبود و عامل بزرگ وحدت ایرانیان، یعنی مذهب در حد پراکندگی گسیختگی کامل بود و آنچه بایستی وسیله رشد و کمال باشد، سبب فنا و اضمحلال شده بود.

اقوام و قبیله‌ی که به تازگی در ایران منزل گرفته، چه آنها که از آسیای صغیر بازگشته و چه آنها که از آسیای مرکزی آمده بودند، از حیث مذهب، اختلاف کلی با یکدیگر داشتند و با آنکه اکثر مسلمان بودند رابطه مذهبی ایشان ضعیف و گاهی به مخالفت و قیام بر یکا یکی انجامید و برای مردم تولید زحمت‌های بسیار می‌کرد.

دولت‌های کوچک داخلی به آتش این هرج و مرج‌های مذهبی و اختلافات داخلی دامن می‌زدند و مردم انتظار آن را داشتند که باز تیموری مقتدر و سلحشور جهان‌گشا، از گوشه‌ی ایران وارد شود و به این روزگار آشفته پایان می‌بخشد.

زمزمه‌ی رسیدن چنین دولت مقتدری هم به گوش می‌رسید و با تشکیل دولت اسلامی آسیای صغیر که در زیر عنوان خلیفه‌ی مسلمین جهان، خود را یگانه میراث خوار خلفای عباسی و اموی می‌پنداشت، تکلیف قطعی ایران و ایرانیان تقریباً در حال بروز و ظهور بود. دنیا نیز در این موقع می‌خواست وارد مرحله‌ی نوینی گردد، که آهسته آهسته ملت‌ها را برای بیداری آماده می‌ساخت.

هنوز سپاهیان آل عثمان مشغول تکمیل فتوحات بودند و آهسته و بدون توقف به سرحدات ایران نزدیک می‌شدند، آملنی که بازگشت در پی نداشت. در این موقع جوانی سلحشور و پیل زور به نام اسماعیل صفوی از حبس استخر بیرون جسته با سپاهیان و زنده، خود را به آذربایجان رسانیده، تبریزین خون آلود خود را بالای سرحدات قفقاز گذاشته گشت: «ایست»

سلطان سیم فرماندهی کرزار دیده و مردی نبود که گوش قبول او با این کلمات آشنائی داشته باشد، در این صورت جنگ‌های ده‌بست ساله‌ی ایران در شمال آغاز گردید.

اسماعیل وارث کشور، پیر از مهربا و مشرب‌های مختلف بود که هر وقت یک مصلح اجتماعی ظاهر می‌شود این گونه بیراث را به او می‌سپارند.

اسماعیل ابتدا ایران را از حیث مذهبی متحد کرد و با رسمیت تشیع و اعلام مذهب رسمی، ایرانیان را با اتحادی شایسته رهبری کرد.

مؤسس سلطنت صفوی یعنی شاه، صاحب اردلی، طایع عالی و نقشه‌ی کامل خود را به فرزندی لایق، به نام شاه طهماسب سپرد که خشتان مانند پدر با جهد و کوشش خستگی ناپذیر به ادامه‌ی اصلاحات ایران پرداخت و مملکت ایران را از هر طرف به سوی تعالی و کمال رهبری کرد نام شاه را با راهنمای کمال ملت (مرشد کامل) تراشید.

در حالی که علمای بزرگ را برای نوشتن آثار و احیای معارف تشویق می‌کرد، مهندسان و معماران برای ساختن شهرها و بستن سدها و ایجاد قنوات و آبدان و بی‌ها به کار می‌گماشت. هم لشکریان او در ارزروم و موصل می‌جنگیدند و هم کارگزاران او به اصلاح حال مردم و امنیت راه‌ها می‌پرداختند.

در این موقع مشرق زمین دچار آفتی بزرگ گردید. توضیح آنکه مس سمره خوار غریبی و اشغال کنندگان خارجی از هر سوی به ولایات آسیا روی آورده هر کشوری را ضعیف و ناتوان و مستعد تسخیر و تملک می‌یافتند برای بلعیدن و خوردن آن رحل اقامت افکنده، به آن نام‌ها خود مشغول می‌شدند.

اما از خوشبختی، در این موقع شاهانی چون طهماسب و شاه عباس کبیر بر ایران سلطنت داشتند که با همه‌ی کوشش‌ها و نقشه‌ها، اشغال‌کنان اروپائی را از سواحل و صفحات ایران بیرون افکندند و لانه‌های نوین‌یاد آن حشرات موزیه را در بحر عمان و خلیج فارس به آب افکندند. طول عمر و مدت سلطنت این شاه نیز که از نیم‌قرن بیشتر بود، به مردم ایران فرصت داد که قدم‌های

اساسی برای احیای آداب و سنن و زنده ساختن مآثر مفیده بر دارند و ایرانی را پایه گذارند که اساس بقای آن تا قرن بیستم میلادی استوار بماند و بیش از چهار قرن موجب دوام وحدت و یگانگی ملت ایران شود.

شاه عباس مکمل و متمم شاه طهماسب بود و اگر بنای متین شاه طهماسب ثابت و عمیق نشده بود با نقشه‌هایی که هنگام طفولیت شاه عباس، دشمنان ایران برای برچیدن بساط حکمرانی و صفویه ریخته بودند کار آن دودمان یکسره شده، ایران برای همیشه به قید اسارت بیگانگان در آمده بود اما پدر و تخم زحمات اسماعیل و طهماسب چنان ریشه دوانیده بود که ایرانیان با همه پراکندگی خود ظهور اختلافات موفق به نگاه‌داری خود گردیده، با هر کوشش و مجاهدتی بود از دام مخاصرات بهائی یافتند این است آنچه در ضمن حوادث این کتاب از نظر خواننده‌ها می‌گذرد و آنان که ازستان ده نفر قزلباش مطالب تاریخی آن را نیز خواهند در این اشارات می‌رسند.

اما موضوع که پیش از همه باید مورد توجه قرار گیرد آن است که چگونه فرزندان شیخ صفی الدین اردبیل توانستند در خانقاه بیرون آمده، به بارگاه تکیه زنند؟ تاج درویشی را برداشته، تاج پادشاهی بر سر گذارند؟ دست تخت فقر و فنا، به تخت شاهنشاهی کورش و دارا صعود نمایند؟!... این‌ها حقایق و روری است که نمی‌توان به سادگی از آن گذشت و در دانستن علل و جهات آن مسامحه کرد.

از یک طرف صوفی، خاندان نشین است از طرف دیگر شهریاری با عزو تمکین. اگر کسی به شیخ صفی الدین پیر خانقاه اردبیل مراجعه کند: «نیزه‌ها و فرزندان تو از خرابات سر بیرون کرده تا اواسط آسیای صغیر را خواهند تاخت، شکوه درویشی را بر زمین نهاده خزانه‌ی خود عامره را پر از زر و سیم خواهند ساخت، آیا به گوینده چه پاسخ دهی؟»

استاد این مکتب روزی از دکان گندم فروشی، گندم به خانه می‌برد، بر آن مورچه‌ای دید که سراسیمه و آشفته در جستجوی لانه خویش است. پیران مورچه را به جای خود برد و گفت: «مروت نباشد که آن مور ریش را که در دامنم از جای خویش»

شاگردان این مکتب و پسران پدر وقتی سپاهیان آل عثمان را شکست داده بود به سپاهیان خود گفت:

«بچه‌ها بجنبید به دشمن مهلت ندهید. سر کشته، پنج ریش، رنده ده اشرفی!! یک روز ورد جلی و ذکر خفی می‌خواند، خرقه و طامات^۱ می‌آراسته روز دیگر بر اسب می‌نشست، تیمور و خاقان می‌شد. چالدران^۲ می‌ساخت. مرو شاهجان^۳ می‌تاخت. عثمانلو می‌کشت و از بیک می‌گریزند.

۱. ورد جلی و ذکر خفی: اصطلاحات صوفیان است.

۲. خرقه و طامات: جامه و شعار صوفیان

۳. چالدران: صحرایی که جنگ شاه اسماعیل و سلطان سلیم عثمانی در آنجا واقع شد

۴. مرو شاهجان: شهری در سرحد خراسان.

کدام درست بود؟

در جواب باید گفت: همه‌ی این‌ها تجلی روح ایرانی بود که در هر زمان و مکان به صورت مناسب در می‌آمد، با مقتضیات هم‌رنگ می‌شد و با احتیاجات هم‌آهنگ می‌گردید. می‌رفت و می‌گذشت، از لابلای حوادث و سوانح، از شکاف قضا و تقدیر، می‌خزید و پیش می‌رفت، تا به هدف غائی خویش، یعنی حفظ هستی و بقا کامیاب گردد، بماند و زندگی کند. رخت بخت خود را از غرقاب مهالک به ساحل رفاه بکشد و نگذارد چرخ و حادثات آن، آثار چند هزار ساله او را، پی سپر افات سازد و خط فنا بر پیشانی موجودیت و سعادت او بکشد.

هر چه به لباسی بت عیار بر آمد دل برد و نهان شد

این معنی صوفی واقعی است صفویه هم صوفی بودند. صوفی هم به قول مولوی ابن الوقت است یبی فرزند زمان است و هر کس فرزند زمان باشد در امان زمان است. نمی‌میرد و فانی نمی‌شود، قبیلت هم‌رنگ است. این در او قوی است، با حوادث و مقتضیات می‌سازد و با او هم‌خو می‌شود تا از ورطه‌ها برآورد. هر وقت نتوانست هم‌رنگ زمان بشود جامد شده است. وای به حال اوست، دیگر نمی‌تواند از قلاب ای، مبالغ و دیوارهای ایروان بالا برود. این صوفی، دیگر شاه اسماعیل نیست، شاه سلطان حسین است، باید احقت و ذلت نابود شود.

شکست شاه سلطان حسین، شکست ملت ایران نبود، زیرا پایتخت را دشمن تسخیر کرد. اما دهات و حومه‌ی آن مستقل بودند و مقابله می‌کردند، با افغان پیمان عدم تعرض امضا می‌نمودند. شاه مغلوب و کدخدا فاتح شده بود!

دلیل ما آن که فردای آن روز ایرانیان به سمت نادر خیمه زدند و نادر شاه به سران افغان گفت: هر کس پایش به اصفهان رسیده و با خاک ایران تماس گرفته است می‌خواهم به من تسلیم کنید. پنج نفر از آنان گریخته به دهلی پناه بردند. همین که نادر شاه استرداد ایشان را خواست و مورد قبول واقع نشد، کار به تسخیر دهلی انجامید.

و اما نکته‌ای که می‌خواستم در آخر این مقدمه به نظر خوانندگان رسید آنکه سلطنت صفویه حکومتی کاملاً به اصطلاح امروز، ملی و دموکراسی بود. دربارها به جای مسخره‌ها و شهوت‌رانی‌ها و فجایع دربارهای آن زمان، علمای بزرگ و نویسندگان فاضل، حقیقین و ارباب فضل اطراف شاه بودند، شاهی که به لباس خود آن علما ملبس و مانند آنان بری زمین نشسته بود، این علما و اهل تحقیق در کوچهای جنگی و قشون‌کشی‌ها نیز ملازم رکاب شاه بودند. در سلسله صفویه جوهر و خلاصه دو منبع فکر و الهام ایرانی با یکدیگر مخلوط شده بود. این مذهب شیعه که اصول آن عدالت و اجتهاد بود و دیگر تصوف و عرفان که آن نیز منشأ تحولات فکری دیرین او بود. بنابراین واضح است که چنین حکومتی نمی‌تواند جز عدالت کامل و دموکراسی واقعی باشد.

اینجا شیخ و درویش به هم رسیده بودند و فرائض شریعت را با ظرائف پیوند داده بودند به همین جهت در پادشاهان صفویه اخوت و صفای درویشی، با طهارت دامن و پاکدامنی حقیقی داده می‌شد. با فقرا هم صحبت و با درویشان معاشر بودند و لحظه‌ای از حال بینوایان غفلت نداشتند. لباس درویشی می‌پوشیدند و از حال زیر دستان آگاه می‌شدند، از تجمل پرستی و عیاشی و به قول خودشان جاه و جلال ظاهری نفرت داشتند.

کارها در دست خود مردم بود و حکام عرف مأمور بودند که اوامر قضاوت و صدور و مراجع امر و نهی را اجرا سازند و خودسر، به هیچ امری دست نمی‌زدند.

پادشاهان صفوی به مالیه‌ی دولت دست نمی‌آلودند و تقریباً آن را حرام می‌دانستند. مخارج خانه و دربار و مصارف شخصی ایشان از املاک و مستغلات بود که خود ایجاد کرده بودند و با مال الاجاره آن زندگانی می‌نمودند. مالیه دولت برای کارهای دفاعی و امور عمرانی صرف می‌شد و این قضیه در مطالبه‌ی زندگانی پادشاهان معروف آن سلسله کاملاً مشهود و معلوم است.

گله‌داری و جمع ایلخی و پرورش اسب و زیاد کردن نتایج آن، کندن قنات‌ها و بستن سدها، از مشاغل رسمی پادشاهان بود و با مال و ثروتی که از این راه به دست می‌آوردند، مخارج دربار و خانیه‌ی سلطنت را تأمین می‌نمودند.

این که این مستغلات زیاد می‌شد، برای کارهای عمومی و خیرات وقف می‌کردند و برای همیشه از مالیه خود خارج می‌ساختند، چنانچه شاه عباس کبیر تمام املاک و اموال ایجاد کرده خود را در یک روز وقف چهارده معصوم کرد و تحویل میرزا رضی صدر، متولی آن داد و اغلب به مردم می‌گفت:

این انگشتری که در دست من است وقف است و تعلق به ملت دارد.

به همین جهت مردم و ثروتمندان و ارباب ثروت از ایشان پیروی می‌کردند و ثروتمندی نبود که ملکی وقف نکند. آبشار یا آسیاب بسازد، کاروان‌سرا و خانقاهی ایجاد نکند، کتب و شمع و چراغی برای مدرسه‌ای نفرستد و سفره‌ی شام و خوراکی برای درویشان نگستراند و موضوع بندگی و آفاقی در عصرشان ضعیف گردید و دید و روش انسان در حکومت ایشان از رسمیت افتاد، زیرا صوفی بودند و صوفی را هم برادر و اخی می‌خواندند.

این بود که مردم، آن سلسله را به حدیث عشق دوست داشتند و مدت دوپست و پنجاه سال در بدترین دوران تحولات جهان، تخت و تاجشان را محظمت نمودند.

چنانچه در ضمن حوادث کتاب دیده خواهد شد، در جنگی پیش می‌آمد مردم ایران و طوایف جنگجو و لشکری بدون توجه و نظر به حقوق و مواهب کمر خدمت بسته، به سرحدات می‌شتافتند و کشته شدن در راه شاهان خود را شهادت می‌شمردند.

این نکته را نیز یادآور می‌شویم که شاهان این سلسله در حال سلام و پذیرائی مخصوصاً در حضور میهمانان خارجی، بسیار به حشمت و شوکت و جلال خود در برابر تاهر می‌کردند و این برای حفظ غرور ملی و عظمت دولت قزلباش بود، وگرنه زن و مرد ایشان در موقع عادی بسیار ساده و بی‌پیرایه بودند.

گذشته از چند نفر شاهان صفوی، بقیه دست به مسکرات و شراب نمی‌آوردند و اگر هم چندی گوشه چشمی به دختر زر نشان می‌دادند موقتی بود و پس از آن به توبه از آن کناره می‌گرفتند، حتی بعضی از ایشان کشیدن تنباکو را نیز حرام دانسته به آن رغبت نشان نمی‌دادند.

این بود جهاتی که سلسله‌ی صفوی را محبوب ایرانیان کرده بود و هر کس نسبت به ایشان بد اندیش بود، با نفرت و بغض شدید مردم روبرو می‌گردید.

همه‌ی ارباب تحقیق در تواریخ تصدیق کرده‌اند که نفرت و کینه‌ی مردم ایران نسبت به نادر شاه عکس العملی بود که ملت ایران از تصرف تخت و تاج صفوی نشان می‌دادند و نادر شاه خود بارها این گله را از مردم بر زبان آورده بود.

مردم نمی‌خواستند شاهان درویش خصلتی خود را از دست داده، شهریاری خودخواه و حریص بر جای ایشان مشاهده کنند.

اما آنچه در ضمن بعضی از سیاحت‌نامه‌های خارجی به دست ما رسیده و خواسته‌اند شاهان صفوی را خون‌خوار و آدم‌کش و ظالم نشان دهند، صرف افترا و بهتان است و نویسندگان غربی آن، خواسته برای انجام مقاصد خود، شاهان مشرق را هول‌انگیز و خون‌ریز وصف کنند و این گونه اعمال با مردم ملت ایران آشنائی ندارد. اینک به سر داستان رویم.

حسین مسرور (سخنیار)